

# خونسی که

## دامنگیر قاتل شد

عامل قتل پسر جوان پس از ۹ سال زندگی مخفیانه، در زندان شناسایی و دستگیر شد

این هفته این پرونده را از زبان کارآگاه پلیس روایت کردیم



سال ۸۰ در یکی از شهرهای اطراف تهران افسر ویژه قتل بودم. تازه به استخدام پلیس درآمده بودم و انگیزه زیادی برای رسیدگی به پرونده قتل داشتم. چند ماه اولیه سال را با افسران باتجربه سر صحنه قتل می‌رفتم و در بازجویی از قاتل کمک‌شان می‌کردم تا خودم هم این کار را یاد بگیرم. بعد از دوره کارآموزی، رئیس اداره صدایم کرد و گفت از فردا در شیفت کشیک قتل خواهی بود و باید به تنهایی پرونده‌ها را پیگیری کنی. خیلی خوشحال بودم که به آرزویم که افسر ویژه قتل بود رسیدم. یادم هست ۱۰ روز پس از این که در شیفت قتل بودم، اولین جنایت که همسرکشی بود را بررسی و در صحنه مجرای قتل را برملا کردم و مرد ۴۰ ساله به قتل همسرش اعتراف کرد. بعد از آن به چند پرونده دیگر نزاع یا سرقت مرگبار هم رسیدگی کردم. وارد بهمن ماه شدیم که یک روز سرد، کشیک قتل من بود. ساعت ۱۲ مامور کلانتری تماس گرفت و گفت که یک نزاع مرگبار در یکی از محلات مرکز شهر رخ داده است. سریع آدرس را گرفتم و به محل حادثه رفتم. در طول مسیر می‌گفتم که یک نزاع است و چیز خاصی نیست و زود همه چیز را کشف می‌کنم.

سر خیابان که پیچیدم، با نوار زردرنگ محل وقوع جرم را بسته بودند. جمعیت زیادی جمع شده بودند که کار بررسی صحنه را سخت می‌کرد. از ماموران کلانتری خواستم مردم را متفرق کنند. در کنار جسد چند مرد و زن میانسال گریه و بی‌تابی می‌کردند. افسر کلانتری گفت اعضای خانواده مقتول هستند و خانه آنها چند متر جلوتر است.

با آنها صحبت کردم و گفتم اگر این‌طوری بی‌تابی کنید امکان بررسی صحنه جرم نیست و مجبور می‌شوم شما را به آن سوی نوار زردرنگ بفرستم. جسد پسر ۲۶ ساله غرق در خون روی آسفالت سرد خیابان افتاده بود و کنارش دو چاقو وجود داشت. خانواده مقتول به نام پدرام مدام به فردی به نام ناصر فحاشی می‌کردند. پزشکی قانونی رسید و بعد از بررسی جسد پدرام اعلام کرد آثار دو ضربه جسم نوک‌تیز روی بدن مقتول وجود دارد که ضربه به سینه علت مرگ اوست.

پسر جوانی گوشه صحنه جرم ساکت ایستاده بود که افسر کلانتری به او اشاره کرد و گفت شاهد ماجرای قتل است. سراغش رفتم و خواستم هرچه دیده را بگوید که گفت: دو ساعت قبل مقتول در حال رفتن به خانه‌اش بود که ناصر سر رسید. آنها با هم همسایه هستند. ناصر جلوی پدرام را گرفت و بحث‌شان شد. دقایقی بعد هردو به روی هم چاقو کشیدند و مجروح شدند، اما چاقو به بازوی ناصر خورد و بعد از زدن پدرام فرار کرد. صحنه را بررسی کردیم و حدود ساعت ۱۵ با اتمام بررسی صحنه جرم و تحقیق از شاهدان و همسایه‌ها به سمت اداره راه افتادم. به رئیس کلانتری زنگ زدم و درخواست کردم ماموران کلانتری تمام

درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های اطراف را بررسی کنند. چون احتمال دادم قاتل برای درمان دستش به مراکز درمانی برود.

ساعت ۱۹ مامور یکی دیگر از کلانتری‌ها تماس گرفت و گفت: ناصر به درمانگاهی در شمال شهر رفته و بعد از آنجا متواری شده و ما نتوانستیم دستگیرش کنیم.

چند روزی از قتل پسر جوان می‌گذشت و خبری از قاتل نبود. تمام محل‌هایی که احتمال داشت مخفی شده باشد را گشتیم، اما گویی ناصر مانند قطره‌ای آب در زمین فرو رفته و اثری از او نبود.

سال‌ها گذشت و من به صدها پرونده جنایی رسیدگی کردم. حتی چند بار پرونده را به دیگر همکارانم دادم که شاید رسیدگی آنها باعث شود قاتل شناسایی و دستگیر شود.

پنج سال بعد از اداره جنایی رفتم و در اداره دیگری مشغول به کار شدم. سه سال بعد تصمیم گرفتم دوباره به اداره جنایی بیایم که رئیس اداره موافقت کرد و دوباره به عنوان افسر ویژه قتل با درجه سرگردی مشغول به کار شدم.

روز اولی که بازگشتم سراغ پرونده قتل پدرام را گرفتم که مشخص شد هنوز قاتل شناسایی نشده است. از رئیس خواستم پرونده را به خودم بدهد که قبول کرد. ۹ سال از قتل گذشته بود و من هم کم‌کم ناامید شده بودم. احتمال می‌دادم قاتل از کشور فرار کرده باشد. خانواده پدرام هنوز پیگیر پرونده بودند و هر چند ماه یک‌بار به اداره می‌آمدند.

یک روز که در اداره بودم، از زندانی در جنوب شهر تماس گرفتند و گفتند متهمی را در زندان شناسایی کرده‌اند که در سیستم متهم تحت تعقیب من است.

اطلاعاتش را پرسیدم که گفتند مردی به نام ناصر است که به اتهام مواد مخدر دستگیر شده، اما با هویت جعلی خودش را معرفی کرده است. وقتی از او اترانگشت گرفتند، هویت اصلی‌اش به نام ناصر فاش شده است.

فهمیدم خودش است و خوشحال از این که بالاخره قاتل نزاع ۹ سال قبل شناسایی شده، با دادستان شهر هماهنگ کردم که ناصر را از زندان برای تحقیقات تحویل بگیرم.

با دستور دادستان به زندان رفتم و ساعت ۷ شب او را تحویل دادم و به اداره آگاهی برگشتیم. او در طول مسیر یک کلمه هم حرف نزد و وقتی ناصر صدایش می‌کردم، ادعا کرد که محمود است و اشتباهی رخ داده. ساعت ۹ شب به اداره رسیدیم که رئیس گفت فردا از او بازجویی کن. از او خواستم همین شبانه بازجویی را انجام دهم.

ساعت ۲ بامداد، بالاخره وقتی ناصر همه درها را به رویش بسته دید و فهمید راه فراری ندارد، به قتل اعتراف کرد و گفت: چند روز قبل از جنایت به سمت خانه من تیراندازی کردند و تا به جلوی خانه برسم پا به فرار گذاشتند. آن روز پدرام را سر کوچه دیدم و سؤال کردم که تو به خانه ما تیراندازی کردی که ادعا کرد من نبودم، اما اگر من هم بودم نمی‌توانستی غلطی کنی. از حرفش عصبانی شدم

و درگیر شدیم. چاقویی درآورد که به سمتم حمله کند، من هم چاقویم را درآوردم که دو ضربه به سمتش پرتاب کردم. او هم در این گیر و دار یک چاقو به بازویم زد. وقتی

پسر همسایه روی زمین افتاد، فرار کردم و به یک درمانگاه رفتم و زخمم را درمان کردم. شب بود که فهمیدم پدرام کشته شده و از ترس فرار کردم. در این مدت با هویت جعلی در کار خرید و فروش مواد بودم تا این که دستگیر شدم. بعد از یک ماه انگشت‌نگاری شدم و هویتم لو رفت و راز قتل برملا شد. ساعت ۴ بامداد بود که بازجویی تمام شد و او را راهی بازداشتگاه کردم. دیگر به خانه نرفتم و شب را در اداره ماندم. صبح وقتی بیدار شدم ساعت ۱۱ صبح بود. نگران بودم که چرا دیر از خواب بیدار شدم. همکاران گفتند که رئیس متوجه شده بود که تا ۴ صبح بیدار بودم. به همین خاطر از آنها خواسته بود بیدارم نکنند. حدود ساعت ۲ بعدازظهر و بعد از تکمیل کردن پرونده قصد داشتم به خانه بروم که مادر مقتول وارد شد و گفت شنیدم قاتل را دستگیر کردید. وقتی تایید کردم بسیار دعایم کرد و گفت: در این مدت خیلی اذیت شدیم و زندگی‌مان از هم پاشید. پدر مقتول از غصه پیدا نشدن قاتل پدرام سکنه و فوت کرد. جناب سرگرد، اگر ناصر همان موقع تسلیم می‌شد او را می‌بخشیدیم، اما او باعث سکنه و مرگ همسرش شد. پدر پدرام همیشه می‌گفت نگذارید قاتل از قصاص فرار کند، ما هم به وصیت او عمل می‌کنیم. چند روز بعد صحنه جنایت را بازسازی کردیم و پرونده را تحویل بازپرس دادم.



## در شعبه اول دادگاه عالی جنایی مرکز: قاتل به ۱۵ سال حبس محکوم شد

بایگانی

توسط دادستان زنجان برای محاکمه متهم بدادسرای تهران فرستاده شد. قضات شعبه اول دادگاه جنایی تهران پریروز محاکمه را آغاز کردند و پس از دو روز دادرسی او را با اکثریت آراء به ۱۵ سال حبس جنائی درجه ۲ محکوم ساختند.

اطلاعات - اسفند ۱۳۵۱

باسگاه ژاندارمری محل دستگیر شد و آنان پس از تحقیقاتی که از وی بعمل آوردند، او را به دادسرای زنجان فرستادند و بازپرس دادسرای زنجان با توجه به اظهارات شهود عینی و گزارش اداره‌ی پزشکی قانونی که علت فوت را ضربه مغزی اعلام کرده بود، برای او قرار مجرمیت صادر کرد. پرونده متهم پس از صدور کیفرخواست

مردی که در روستایی از توابع زنجان سکونت داشت، در شهریورماه سال جاری، به خاطر اختلاف ملکی که با یکی دیگر از اهالی پیدا کرده بود، او را به بیابان کشاند و با بیل ضربه‌ای بسرش وارد کرد که همان ضربه باعث خونریزی مغزی و مرگ وی شد. متهم که پس از ارتکاب قتل متواری شده بود، توسط مأموران